

بازی بزرگ انگلیسی
اخوان المسلمین
سده از خون و خرافات
در برابر کمونیسیم
و ناسیونالیسم
ترجمه فروزنده فرزاد

بریتانیا از ۱۸۹۹ تا پس از جنگ اول جهانی، یکی از برجسته ترین بازی های امپریالیستی قابل تصور خویش را آغاز کرد. امپراتوری نزار عثمانی در واپسین دم زندگی بود. از سوی دیگر پیشرفت های تکنولوژیک در زمینه ی نیروی دریایی و راه آهن همچنین گسترش موتورهای درونسوز و اتوموبیل، نیاز سیری ناپذیری به نفت داشت. با وجود تگراس، رومانی و باکو بعنوان مراکز تولید نفت کم کم برای استراتژیست های امپریالیست آشکار میشد که ایران، عراق، و عربستان نیز منابع نفتی فراوان و ارزشمندی دارند. امپریالیست های سود جو، آسیای جنوب غربی را صحنه ی شطرنج بزرگی میدانستند و هر کدامشان برای حفظ موقعیت خویش میکوشید. بازی لندن این بود که خود را جانبدار مسلمانان جهان وانمود کند؛ اما نه با گشاده رویی در برابر روشنفکران جهان اسلام یا با متجدد کردن برجستگان که با حمایت از توده های سنت اندیش و حاکمان خودکامه.

با راندن فرانسه از خاورمیانه، می بایست بریتانیا همزمان با سه قدرت دیگر آن روز جهان دست و پنجه نرم کند. روسیه که بنظر می رسید عزم نفوذ از شمال دارد یک سوی نگرانی بریتانیا بود. آلمانها که قدرت جهانی شان تحت حاکمیت قیصر در حال توسعه بود از سوی با ترکیه رابطه داشتند و از سوی دیگر برای ساخت خط آهن از برلین به بغداد نقشه می کشیدند. و ترکان عثمانی که گرچه قدرت امپراتوریشان محو میشد هنوز برگ برنده ی "خلافت" را در دست داشتند و دست کم اسما مدعی نمایندگی مسلمانان سنی راست آیین (ارتودوکس) بودند. لندن کاملاً کنترل هند را (که شامل پاکستان امروزی نیز می شد) در اختیار داشت و "لرد کرومر" مصر و کانال آبی سوئز را بعنوان شریان حیاتی بریتانیا بسوی هند قبضه کرده بود. انگلستان در افغانستان و ایران نیز نیروی موثر و غالب بود. نیز مناطق مهمی از قبرس تا شرق آفریقا و تا عدن را در اختیار داشت که می توانست برای لشکرکشی و نمایش قدرت در خلیج فارس سودمند باشد. بریتانیا در بازی خویش برای کنترل عراق و عربستان نیازمند نیرویی در برابر قدرت حاکم ترکان در سرزمین پهناور و شنزار عراق بود.

نخستین گام برای رسیدن به این هدف ایجاد پیوند اتحادی بلند مدت میان انگلستان و شاه آینده ی عربستان سعودی از یک سو و جنبش اسلامی وهابی از سوی دیگر بود. برای پی بردن به چگونگی چنین پیوندی، نخست باید به پس و به سده ی ۱۸ بازگردیم زمانی که نخست میان "السعود"، خاندان سلطنتی آینده و "الشیخ" خانواده ی اسلامگرایان وهابی تفاهمی رخ نمود.

در میانه ی سده ی هجدهم مسلمان مروج دوره گردی مناطق شمالی و اسلام خیز شبه جزیره ی عربستان را از مکه و مدینه تا بیابانهای "الاحساء" در شرق بصره، بغداد و دمشق درنوردید. او "محمد بن عبدالوهاب" متولد ۱۷۰۳ بود که، اقامتگاهی دائم نداشت و شهرنشین نبود، و زحمت آموزش در مراکز روشنفکری جهان عرب را بخود نمیداد. "عبدالوهاب" با انگیزتن جهاد اسلامی پرخاش میکرد که مسلمانان باید خود را از قید هر آنچه از هزار سال پیش، از مرگ پیامبر اسلام به بعد آموخته اند رها سازند. این، جنبشی احیاگر از نوع کلاسیک آن بود، با هوادارانی مشتاق که خیمه ها را به فراموشخانه ی تاریخ سپرده بودند.

مهمترین فردی که به آیین جدید عبدالوهاب گروید، "محمد بن السعود"، موسس خاندان السعود، بود. "ابن السعود" آشکارا خود را نسخه‌ی قرن هجدهمی پیامبر اسلام می‌دانست و برای گسترش اسلام اقدام به فتح سرزمینهایی می‌کرد و ایمان اسلامی خویش را در متصرفاتش تحمیل می‌کرد. عبدالوهاب، ابن السعود و هوادارانشان برای تحمیل عقاید خود شیوه‌ی زشت کشتار دگراندیشان را داشتند. آنان شهرها، مساجد و زیارتگاههای متعلق به مخالفانشان را نابود میکردند.

پس از آنکه عبدالوهاب در عربستان ملقب به "معلم" یا "الشیخ" شد، نوادگان و منسوبان او نیز "الشیخ" خوانده می‌شدند. [۳۴] اتحاد خانواده‌های "السعود" و "الشیخ" در شکل دولت عربستان سعودی در دهه‌ی ۱۹۲۰ تجلی یافت. البته ظهور چنین دولتی فراز و نشیب‌های فراوان داشت. از اوایل سده‌ی هجدهم تا اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ بارها دولت تاسیس شده به وسیله‌ی خاندان ابن "السعود" بتناوب از سوی ترکان عثمانی که قدرتی بیشتر جهانی و کمتر فئاتیک بودند یا متحدان مصری ایشان و یا قبائل رقیب برچیده می‌شد.

در نوشته‌هایی درباره‌ی صعود و هابیون چه بسا با احترام گفته می‌شود که آنان مسلمانانی اصلاحگر و متجدد بوده‌اند و نیز آنها شبه جزیره‌ی عربستان را گرد ایده‌ی "توحید" یکپارچه ساختند. (واژه‌ی "وهابیت" از سوی حاملان این ایده توهین آمیز تلقی می‌شود، آنها عنوان "توحید گرایی" را می‌پسندند) [۳۵]. واژه‌ی "وهاب" اغلب در توصیف متفکری که در کار فلسفی و تفسیر قرآن پیشگام است، بکار می‌رود. که البته چنین نیست. "Hamid Algar" معتقد است که محیط جغرافیایی عربستان در به اصطلاح تئولوژی عبدالوهاب موثر بوده است؛ او می‌نویسد: "چنین به نظر میرسد که همواره جغرافیای بی حاصل عربستان در تاریخ فکری او انعکاس یافته است" [۳۶]. وی می‌افزاید: "آنچه که با تسامح "میراث فکری محمد عبدالوهاب" خوانده شده است چیزی بسیار ساده و سطحی است که در واقع نسخه‌ی تکرار شده‌ی مجموعه‌ی گفته‌های پیامبر اسلام است و فاقد بسط و بیان بیشتری است." Algar به این توجه میکند که حتی نگاهبانان و هابی، "از اندیشه‌ی خشک و سطحی عبدالوهاب احساس شرمساری دارند" [۳۷]. آری او هرگز اندیشمندی بزرگ نبوده است.

اما **عبدالوهاب** در حمله به مسلمانان مترقی و متهم کردنشان به خروج از اسلام، ارتداد، بدعت گذاری در دین و بدتر از آن استاد بود. و هابیون که سده‌ها در سراسر سرزمین عربی به تاخت و تاز و غارت و ویرانگری میپرداختند، اینک با پیوستن به نیروهای ابن السعود، قدرتی توانمند پدید آورده‌اند. بگفته‌ی یکی از نویسندگان انگلیسی قرن نوزدهم، آنان (و هابیون) به "**ترجیح کشتار بر غارتگری**" بهنگام پیروزیهایشان شهره بودند [۳۸] و کشتار هرگز پایان نداشت. در سده‌ی ۱۷۰۰، اتحاد سعودی - وهابی "عملیاتی از کشتار و غارت در سرتاسر عربستان" ببار آورد. آغاز کارشان از مناطق مرکزی عربستان بود، آنگاه به "عسیر" در جنوب عربستان و قسمتهایی از یمن و سرانجام به ریاض و حجاز رو نهادند. [۳۹] آنان در ۱۸۰۲ به شهر مقدس شیعیان، **کربلا**، که هم اکنون در عراق است، یورش بردند و اکثریت جمعیت این شهر را به قتل رساندند و گنبدها و **قبور مقدس شیعیان را ویران کردند** و "دارایی، سلاح، جامه، فرش، طلا، نقره و نسخ گرانبهای قرآنی" را به یغما بردند. [۴۰] در حقیقت و هابیون مهر "**ویرانگران گنبد ها**" را بر پیشانی داشتند. [۴۱] به زعم اینان، در اوایل سده‌ی نوزدهم، می‌بایست گنبدهای اماکن مقدس در مکه نیز ویران شود. (امروز نیز در عمل چنین دیدی ادامه دارد. عربستان سعودی خواستار دگرگونی بنیادی مکانهای اسلامی در یوگسلاوی سابق بود. "جان اسپوزیتو"^۱ مینویسد: "سازمانهای سعودی تحت حمایت عربستان مسوول ویران کردن یا بازسازی دیگرگونه‌ی مساجد تاریخی، کتابخانه‌ها، مدارس قرآنی و قبرستانهای بسیاری در بوسنی و کوزوو هستند که به زعم

¹ John Sposito

ایشان معماری، نقوش اسلیمی و سنگ قبرهای آن با زیبایی شناسی ضد شمایل وهابی همخوانی نداشت." [۴۲]

"ویرانگران گندها"، همچنان که قدرت خویش را در عربستان گسترش می دادند، سرانجام با بریتانیای کبیر تماس یافتند. **پیوندهای** بریتانیا با خاندان السعود در **اواسط سده ی نوزدهم** آغاز شد. زمانی که کنسول بریتانیا با دربار السعود در ریاض، شهر بیابانی خاموش، که بعدها پایتخت عربستان شد تماس گرفت. Algar گزارش میکند که "نخستین تماس در ۱۸۶۵ انجام شد و بریتانیا سیل کمک های مالی خود به خاندان سعودی را که تا آغاز جنگ اول جهانی بتناوب افزون میشد، سرازیر کرد." [۴۳]

لرد کرزن نایب السلطنه ی آن هنگام هند در ۱۸۹۹ در تدارک فرمانروایی دست نشانده در کویت، پیوندهای لندن با خاندان "السعود" و "وهابیون" را با جدیت پایه نهاد. خاندان السعود که برای تحمیل خویش در عربستان تلاش می کرد، از سوی بریتانیا برای تشکیل دولتی در کویت دعوت شد. کویت، آن زمان امارت کوچکی در جنوب بصره بود که می رفت تا هر چه بیشتر نقش نگهبان قدرت امپریالیستی بریتانیا را داشته باشد. [۴۴] تنها سه سال بعد خاندان السعود حاکمیت خویش را بر شبه جزیره ی عربستان استوار کرده بود. طبق گزارشی، "امیر کویت ابن السعود را که آن هنگام ۲۰ سال داشت برای بازپس گرفتن ریاض از دست رشیدیون (هوادران عثمانی) بدانجا فرستاد." [۴۵] در ۱۹۰۲ ریاض بدامان ابن السعود افتاد و در این هنگام او نام "الاخوان" را برای گروه هراس انگیز خویش برگزید. [۴۶] او جنگجویان "الاخوان" را از قبایل بادیه نشین گرد آورد و آنان را با عقاید مذهبی متعصبانه و بنیادگرایانه مسلح ساخت و به میدان جنگ فرستاد. تا پیش از ۱۹۱۲ شمار "برادر خوانده ها" ("الاخوان") به ۱۱۰۰۰ تن رسیده بود و ابن السعود منطقه ی نجد در نواحی مرکزی عربستان و "الاحساء" در بخش شرقی این کشور را در کنترل داشت.

در میانه ی ۱۸۹۹ تا آغاز جنگ یکم جهانی شایعه ی وجود نفت در خاورمیانه به واقعیت رسید، و نخستین "توافقتنامه"ی یکطرفه و امپریالیستی نفت بوسیله ی مردان نفتی که پشتشان به قدرتهای بزرگ گرم بود و در شرایطی که رهبران قبایل زندانی بودند، به امضا رسید. اینگونه، به ناگاه خاورمیانه اهمیت استراتژیک یافت. از نظر بریتانیا، عربستان و شیخ نشین های خلیج حلقه یی از زنجیری بودند که از کانال سوئز تا هند کشیده میشد. آرام آرام عکس قضیه به نظر درست تر می آمد، به این معنی که سوئز و هند برای حفظ منافع نفتی بریتانیا در جنوب ایران و عراق و شیخ نشین های خلیج اهمیت استراتژیک روز افزون یافت. "ویلیام شکسپیر"^۲ مامور سیاسی انگلیس در کویت، نخستین از چندین متحد مشهور خاندان ابن السعود، آغازگر نخستین توافق رسمی میان انگلستان و عربستان سعودی بود، که در سال ۱۹۱۵ امضاء شد. شکسپیر در جریان نبردی در رویارویی بیابانی میان "السعود" و قبیله ی رقیب او "الرشید" کشته شد و ماموریت او ناکام ماند. اما توافقی که او طرح کرد سالها پیش از آنکه عربستان سعودی کشوری مستقل شود لندن و عربستان را بهم گره زد. " این توافقنامه بطور رسمی ابن السعود را تحت الحمایه ی انگلستان بعنوان حاکم مستقل نجد و مناطق وابسته بدان میشناساند. در عوض "ابن السعود" متعهد می شود که توصیه های بریتانیا را دنبال کند." [۴۷]

با آغاز جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴ بریتانیا فرصتی طلایی یافت که از شر ترکیه در عربستان رهایی یابد، در حالی که امپراتوری عثمانی عملکردی تردیدآمیز اختیار کرده بود، دو تیم بریتانیایی به دو بازیگر دشمن هم در بیابانهای بایر پهنه ی عربستان تکیه کردند. تیم نخست تحت رهبری فیلی بود. ماموری کارگشته و درس خوانده در زمینه ی بهره برداری سیاسی از باورهای مذهبی زیر نظر ادوارد براون. فیلی از خانواده یی میانی با

² William Shakespear

پیوندهای خانوادگی با سریلانکا و هند و آموزش یافته‌ی پرآوازه‌ترین مدارس بریتانیا بود، مانند "وست مینستر"^۳ که خود نیز در آن به ملکه درس میداده است، و نیز "ترینیتی کالج"^۴ و کمبریج که در آنجا نزد ادوارد براون درس می‌خوانده است.^[۴۸] در طلوعه‌ی سده‌ی بیستم میلادی دانشگاه کمبریج پایه‌ی آموزشی برای معماران امپراتوری بریتانیا بود. فیلیپ در آنجا با مشاهیر انگلستان و جهان در ارتباط بود، گرچه خود آنتیست (خداناباور) بود اما اشتیاق فراوانی در زمینه‌ی آثار مذهب در سیاست از خود نشان میداد. او باورهای دینی را چنین توصیف میکند: "برتر از هر باوری... کارآمدترین در برابر هر نوع ایدئولوژی مخالف."^[۴۹] فیلیپ در کمبریج در رشته‌های فلسفه و زبانهای شرقی و حقوق هند درس خواند، سپس به "خدمات اجتماعی هند" پیوست. او که بعدها بشکلی دروغین اسلام آورد و نام "عبدالله" را نیز بر خود نهاد با درسهایی که از براون گرفته بود به عنوان مامور بریتانیا به هند رفت. سپس رهسپار عربستان شد و در آنجا بجای شکسپیر بعنوان متحد "ابن السعود" از سوی بریتانیا ماموریت خویش را آغاز کرد.

هنگامی که افراد تیم فیلیپ، دفتر اینتلجنس سرویس در هند، از خاندان "ابن السعود" حمایت می‌کردند دوستانشان در قاهره در بخش عربی اینتلجنس سرویس که از لورنس مشهور (لورنس عربستان) پشتیبانی می‌کرد، مشغول بکار بودند. دفتر عربی به حسین، بزرگ خاندان هاشمی، و پسران او عبدالله و فیصل تکیه داشتند. خاندان هاشمی بر حجاز استان غربی عربستان که شامل مکه و مدینه می‌شد فرمان میراند. همزمان خاندان ابن السعود از ریاض که اکنون پایتخت عربستان است، بر قسمت بزرگی از مناطق مرکزی عربستان، نجد، تسلط داشتند. البته خاندان ابن السعود برنده‌ی پایان این بازی شد و نام سعودی را بر کشور عربستان نهاد. عبدالله و فیصل پسران خاندان هاشمی که بازی را در مقابل خاندان السعود باختند بودند بعنوان پادشاهان سرزمینهایی که مرزهای آن توسط وینستون چرچیل کشیده شده بود، گماشته شدند. عبدالله به پادشاهی اردن رسید و فیصل به پادشاهی عراق!

در راستای حمایت از هر دو جریان هاشمی و السعود، بریتانیا در صدد استفاده از اسلام بود. خاندان هاشمی مدعی انتساب به پیامبر اسلام بودند و هرکدام از حاکمان خشن هاشمی در طول سده‌های گذشته آنرا تکرار می‌کردند. طبیعتاً بریتانیا در خاندان هاشمی پتانسیلی برای تشکیل خلافتی هوادار این کشور در مکه می‌دید. از سوی دیگر خاندان السعود که مردان وهابی جنگجو را در اختیار داشتند نیرویی قوی بودند که به باور بریتانیا می‌توانستند لندن را در بدست گرفتن کنترل سواحل غربی خلیج فارس پاری کنند.

در سال ۱۹۱۶، پیشاپیش چنین به نظر می‌رسید که هاشمی‌ها در اجرای این پروژه دست بالا را دارند. زیرا آنان موقعیتی برتر در مکه و مدینه داشتند و بریتانیا تصور می‌کرد که حسین و پسرانش می‌توانند مسلمانان را از شمال آفریقا تا هند در راستای اهداف بریتانیا بسیج کنند. در آن هنگام عثمانی‌های در حال اضمحلال، خلافت فرسوده‌ی را در کنترل داشتند و تنها اسما مدعی رهبری مسلمانان جهان بودند. ترکان عثمانی از هر طرف در حلقه‌ی محاصره گرفتار آمده بودند و بریتانیا رهبری تلاش برای استفاده از بدیلی اسلامی را بعنوان نیرویی بر ضد ترکان عثمانی در اختیار داشت. این سیاست دست پرورده‌ی تیم خاورمیانه‌ی لندن بود. افراد این تیم: لرد کرزن وزیر خارجه‌ی فرا امپریالیست و حاکم پیشین هند "رابرت سسیل"^۵ اشراف زاده، و خویشاوند او "آرتور لرد بالفور"^۶ که با حمایت خانواده‌ی "روچیلد"^۷ قول تشکیل دولت برای یهودیان فلسطین داد، "مارک سایکس"^۸ رییس

³ Westminster

⁴ Trinity College

⁵ Robert Cecil

⁶ Arthur Lord Balfour

⁷ Rothschild

⁸ Mark Sykes

بخش خاورمیانه بی دفتر سیاست خارجی و "دیوید جورج هوگارت"⁹ مسوول بخش عربی اینتلجنس سرویس، نویسنده ی کتاب "نفوذ به عربستان" باستان شناس، شرق شناس و محافظ موزه ی "آشمولین"¹⁰ در اکسفورد. چرچیل، "آرنولد توین بی"¹¹ و دیگر رهبران امپریالیسم انگلستان نیز در این مجموعه بودند. لورنس سیاست بریتانیا در این زمینه را چنین قالب بندی میکند.

"پس از سقوط سلطان عثمانی خلافت اسلامی به خانواده ی پیامبر که در حال حاضر حسین، شریف مکه، آنرا نمایندگی می کند خواهد رسید. قدرت یافتن حسین به سود ما است، زیرا با اهداف ما یعنی با خرد شدن بلوک اسلامی و فروپاشی امپراتوری عثمانی همخوانی دارد. و همچنین دلیل اینکه خلافت او برای ما بی ضرر خواهد بود از او طرفداری می کنیم. اگر بشکلی مناسب این پروژه پیش برود دولتهای عربی بشکل موزاییک های سیاسی از امیر نشین های حسود و ناتوان از برقراری هر گونه پیوند اتحادی با هم و در عین حال همیشه آماده ی اتحاد در برابر دشمن خارجی باقی خواهند ماند."

ایده ی این سیاست به اندازه ی کافی ساده به نظر میرسد. هاشمی ها با لاف زدن و برترنمایی انتساب خویش به پیامبر و پندارهای رمانتیک اعراب که لورنس نیز آن را دامن زده است، برآند تا برای آزادی از یوغ فرمان روایی ترک ها در سراسر عربستان شورش برپا کنند. در پشت صحنه بریتانیا است، برای ایجاد اتحادی میان هاشمی ها و صهیونیست ها و با هدف پدید آوردن دولتی یهودی و هوادار انگلیس در فلسطین و سپردن حکمرانی سوریه، لبنان، عراق، اردن امروزی و حجاز در ساحل غربی عربستان به هاشمی ها. با نگاهی فراگیرتر، این خلافتی عربی و تحت کنترل بریتانیا به مرکزیت مکه خواهد بود. البته مصر و سودان همچنان در قلمرو بریتانیا هستند.

همزمان، فیلیبی در نواحی شرقی عربستان کار می کرد. سر پرسی کاکس، نماینده ی سیاسی دفتر هند در خلیج فارس مردی بود که به سیاست انگلستان برای تضمین امنیت مناطق ارزشمند نفت خیز که بتازگی پتانسیل نهفته در آن پدیدار گشته بود، خدمت می کرد. آن زمان، فیلیبی با کاکس و نیز دوره گرد مشهور و فوق جاسوس [خانم] "گرتروود بل" که دانش بسیار او از زندگی قبایل عرب و شجره نامه های خانوادگیشان و نیز مهارت او در زبان شناسی، وی را فردی شایسته برای چنین ماموریتی نشان میداد، کار می کرد. کاکس در ۱۹۱۶ فیلیبی را برای دیدار با ابن السعود فرستاد. لندن هنگامی که در غرب عربستان اهالی مکه را علیه ترکان می شوراند، فیلیبی را برای ساماندهی "ابن السعود" علیه یکی دیگر از طوایف جنگجو یعنی الرشید که متحد ترکان در قسمت شرقی عربستان بود، گمارد.

در آغاز ژانویه ۱۹۱۷ ابن السعود ماهیانه ۵۰۰۰ پوند از سوی فیلیبی دریافت می کرد. [۵۰] از آن پس فیلیبی دستیار بریتانیایی ابن السعود بود و با وی دیدارهای بسیاری داشت. در ۱۹۱۹ پسر ۱۴ ساله ی ابن السعود (ملک فیصل پادشاه بعدی عربستان) به سرپرستی فیلیبی برای دیدار از لندن که دیدار از ادوارد براون، مراد فیلیبی و نیز "ویلفرد سکوین بلانت"¹² از مدافعان پیشرو پان-اسلامیسم هوادار بریتانیا، بخشی از آن بود، همراه او شد. اما بازی امپریالیستی بریتانیا در تغییر نقشه ی خاورمیانه و تاسیس خلافتی نوین ناکام ماند. البته بریتانیای کبیر بواسطه ی قدرت امپریالیستی اش بازیگر غالب در منطقه باقی ماند ولی بند و بست عربی- صهیونیستی پیش ترفت و عراق نیز برای سربازان بریتانیایی مشکل آفرین و مرگ آور شد. علاوه بر این فرانسه برای خروج بریتانیا از سوریه و لبنان پافشاری می کرد و بلشویک ها در روسیه قدرت را بدست گرفتند و جزییاتی را درباره ی سیاستهای

⁹ David George Hogarth ("D.G.")

¹⁰ Ashmolean

¹¹ Arnold Toynbee

¹² Wilfred Scawen Blunt (1840-1922) شاعر و نویسنده ی انگلیسی. (م)

پنهانی انگلیس فرانسه فاش کردند که برای لندن بی اندازه در دسر آفرید. و گرچه لندن بیشتر برگهای خود را برای هاشمی ها گذاشته بود، سپاه ابن السعود سراسر عربستان و همچنین قلمرو کوچک تحت سلطه ی هاشمی ها را در حجاز تصرف کرد. گرتروود بل درباره ی عراق که باعث ناکامی انگلیسها شد بگونه یی سخن می گوید که گویی به همه ی سیاست خاورمیانه یی بریتانیا اشاره می کند، او می گوید: "ما در اینجا گرفتار ناکامی بزرگی شده ایم." [۵۱]

فیلیبی که هنوز در خدمت بریتانیا کار می کند ارتباطش را با ابن السعود حفظ کرده است. بیشتر به نظر میرسد که ابن السعود ویرانگر و جانان بادیه نشین همراهش، "الاخوان" را می پرستد. فیلیبی میگوید:

"اعراب، دمکراتند و وجود بزرگترین و قدرتمندترین فرمانروای عرب امروز دلیلی بر این امر است. ابن السعود بهترین بهترین هاست، قدرت او در این واقعیت نهفته است که بمدت بیست سال خواست ها و آرزوهای مردمش را تعبیر کرده است." [۵۲]

گرچه فیلیبی اغلب به عنوان فردی مدافع دموکراسی و اصول جمهوری خواهی عرب تظاهر می کرد، اما هرگز لحظه یی در حمایت از خاندان ابن السعود تردید به خود راه نداد. [۵۳] حتی برخی از سرسخت ترین کارگزاران امپریالیسم بریتانیا چون هوگارت، خاندان ابن السعود و بویژه جنگجویان وهابیشان، الاخوان، را بدیده ی نفرت می نگرستند. زندگی نامه نویس فیلیبی می نویسد: "به نظر مردانی [چون هوگارت] با تجربه یی از اسلام که در هند، مصر، سوریه، ترکیه و حجاز داشتند، اسلام تمامت خواه الاخوان ابن السعود پدیده یی تهدیدآمیز بود و وهابی های افراطی و واپسگرا، وصله یی ناجور در جهان اسلام." [۵۴]

"دموکراتهای" فیلیبی، یعنی خاندان السعود، در جنگ های دهه ۱۹۲۰ عربستان ۴۰۰ هزار کشته و زخمی و ۴۰ هزار اعدام عمومی برجای گذاشتند. و با تفاسیری خشونت آمیز از اسلام حکم ۳۵۰ هزار قطع عضو را صادر کردند. [۵۵] نبردهای ویرانگر و زمین سوز گروه "الاخوان" که عربستان را به زیر یوغ "السعود" کشید، برای بریتانیا سلسله یی از سرزمین های دست نشانده از مدیترانه تا هند فراهم آورد. حتی زمانی که دولت سعودی در شرف تاسیس بود، برخی در لندن و بعضی از اعراب "الاخوان" خونخوار را شمشیری دو دم می دیدند. یک دوست لبنانی السعود، "الاخوان" را چنین توصیف میکند: "امروز آنان شمشیری در دستان شاهزاده اند و فردا خنجری در پشتش خواهند بود." [۵۶] حسین، دست نشانده ی بریتانیا، از لندن درخواست کرد که ابن السعود را وادارد تا "الاخوان" را منحل کند. حسین، شریف مکه، در نامه یی رسمی به مامور انگلیس در ۱۹۱۸ نوشت: "آنچه مرا بیش از هر چیزی نگران می کند... اینست که دولت علیا حضرت ملکه ی انگلستان ابن السعود را به برچیدن "الاخوان"، که گروهی سیاسی در پوشش مذهبی است، وادارد. اما بریتانیا خونسردانه از این درخواست امتناع کرد. [۵۷]

ابن السعود می کوشید "الاخوان" را نیرویی مستقل وانمود کند. اما بریتانیا می دانست که چنین نیست. یک مامور رسمی بریتانیا در ۱۹۲۰ چنین پیامی مخابره می کند "او [ابن السعود] نمی خواهد این امر آشکار شود که از "الاخوان" برای رسیدن به اهدافش استفاده می کند و خود کارگردان پس پرده است." با وجود این برخی افسران کمتر مطلع بریتانیایی درباره این مساله هشدار می دادند، چیزی که هم اکنون بسی دور از خرد است، که "الاخوان" تحت القا بلشویک ها عمل میکردند! [۵۸]

ابن السعود، دست کم در سخن فرصت انتخاب دولتی سکولار را داشت. دولتی که اسلام بنیادگرا در آن قدرت رسمی نداشته باشد. اما بریتانیا او را بواسطه ی اتحادی که با وهابیون و الاخوان داشت بحرکت وا می داشت. پرسی کاکس افسر سیاسی زیرک بریتانیایی در این باره میگوید:

"در اواخر ۱۹۱۵ و اوایل ۱۹۱۶ ابن السعود دریافت که "الاخوان" در صدد بدست گرفتن کنترل امور در نجد هستند. او می دید که دو راه بیشتر ندارد یا حاکمی موقت باشد و الاخوان را از سر راه بردارد یا رهبر معنوی وهابی ها باقی بماند... در پایان او انتخاب نخست را برگزید، تا مبادا شکست بخورد" [۵۹]

جنبش بنیادگرای اسلامی که ابن السعود در قدرت پدید آورد برای شرایط عربستان سعودی به نوعی ضرورت داشت. ابن السعود از اسلام برای از بین بردن وابستگی قبیله‌ی و جایگزینی آن با تمایل به آیین مندی اسلامی استفاده کرد. "جان حبیب" می نویسد: "در جامعه ی قبیله‌ی و بیابانی که خانواده امنیت، هویت و مشروعیت فرد است، چشم پوشی از همه ی اینها مساله ی ساده‌ی نیست. این امر برای ابن السعود در هنگامی که خود و خاندانش آداب و سنن قبیله‌ی را رها می کردند، خود، نمایشی بود که تا نشان دهد تا چه اندازه میتوان آیین مندی اسلامی-هجرت [۶۰]- را جایگزین هویت قبیله‌ی کرد." [۶۱]

هنگامی که غبار جنگ اول جهانی نشست، پس از کنفرانس های امپریالیستی متعدد برای تعیین مرز دولت های خاورمیانه‌ی، امپراتوری عثمانی محو شده بود، بریتانیا حاکم مطلق در منطقه بود و ابن السعود قسمت عمده ی عربستان را تحت کنترل داشت. بگفته ی فیلیبی شمار "الاخوان" ابن السعود تا دهه ی ۱۹۲۰ بیش از ۵۰ هزار تن بود [۶۲]، در حجاز، غرب عربستان، هنوز هاشمی ها حاکم بودند اما زمان برای آنان به سرعت می گذشت. در ۱۹۲۴ دولت جدید ترکیه تحت رهبری تجدد گرایانه ی مصطفی کمال آتاتورک با منسوخ کردن خلافت، شوک بزرگی به مسلمانان محافظه کار و اسلام رسمی وارد کرد. حسین، شریف مکه، خواست که از اقدامات آتاتورک به سود خود بهره گیرد. شاید او نقشه های عالی لورنس را بیاد داشت. حسین خود را خلیفه خواند، اما روزگارش سپری شده بود و دیگر شنونده‌ی نداشت. بریتانیا تا آن هنگام از حسین دست شسته و ابن السعود و گروه افراطی در حال رشد "حاج امین الحسینی"، مفتی اورشلیم را انتخاب کرده بود. مونرو می نویسد: "فیلیبی در بازگشت از سوریه، و در هنگامه ی سراسیمگی مسلمانان، در یادداشت های روزانه اش یادآوری می کند که قدرت حسین، شریف مکه، در عربستان محدود به حجاز بود، و خیمه شب بازی های خلیفه نمایی اش در هنگامی که ستاره ی اقبال ابن السعود بر آسمان صحرای عربستان می درخشید، چندانش آور بود." [۶۳] اندکی پس از این نیروهای ابن السعود به حجاز یورش بردند و هاشمیون را خلع کردند و صدها مرد و زن و کودک را قتل عام کردند. اینگونه عربستان واحد به مرکزیت ریاض شکل گرفت و فیلیبی در تمام مدت تشکیل دولت عربستان در کنار ابن السعود بود.

سپس ابن السعود بی درنگ در صدد برآمد که خود را به عنوان شایسته ترین نماینده ی اسلام بنمایاند، اما این فرایندی بود که به آهستگی پیش می رفت. برنارد لوئیس می نویسد: "معاهده ی رسمی میان ابن السعود و بریتانیای کبیر که در آن استقلال کامل پادشاهی عربستان برسمیت شمرده می شد در ۲۰ می ۱۹۲۷ به امضاء رسید. اما مسلمانان به کندی و ناخواسته دولت جدید را برسمیت شناختند." او می افزاید:

"هیات مسلمان اعزامی هند از جده دیدار کرد و از شاه خواست که کنترل شهرهای مقدس را به کمیته یی متشکل از نمایندگان برگزیده ی کشورهای مسلمان بسپارد. ابن السعود به این درخواست توجهی نکرد و هیات اعزامی را از راه دریا به هند بازگرداند. در ژوئن همان سال ابن السعود کنگره یی با دعوت از شخصیت های عالی رتبه و روسای جمهور همه ی ممالک اسلامی و نمایندگان سازمانهای اسلامی کشورهای غیر مسلمان تشکیل داد. از تمام ممالک مسلمان تنها ۶۹ نفر در کنگره شرکت کردند. ابن السعود خطاب به میهمانان آشکارا خود را حاکم حجاز خواند... در این هنگام او با عکس العمل های متفاوتی از جانب میهمانان مواجه شد. برخی مخالفت کردند و کنگره را ترک گفتند. دیگران پذیرفتند و نظم جدید را برسمیت شناختند." [۶۴]

گذشته از این می بایست ابن السعود سرانجام تکلیف خود را با گروه "الاخوان" نیز روشن کند. تا اواخر دهه ی ۱۹۲۰ "الاخوان" کارشان تمام شده بود و از سلطنت ابن السعود بسیار رنجیده بودند. ابن السعود آنان را تا پیش از ۱۹۲۹ منحل اعلام کرد و باقیمانده نیروهای بادیه نشین را در نیروهای مسلح عربستان ادغام کرد. اما وهابیون را ترک نکرد. علاوه بر این او برای تثبیت قدرت خویش در حجاز که اهمیتی بیشتر جهانی و کمتر مذهبی داشت، پلیس مذهبی^{۱۳} را برای تضمین گزاردن نمازهای پنجگانه، حجاب اسلامی و دیگر قوانین راست آیینی وهابی بنیاد نهاد. در سالهای آغازین دهه ی ۱۹۳۰، ابن السعود "انجمن امر به معروف و نهی از منکر" را که متشکل از بادیه نشینان بی سواد و افراطی مشتاق تذکرات لفظی برای برپایی نماز و بستن مغازه ها بهنگام نماز و جلوگیری از مصرف سیگار و دیگر عادات "ضد اخلاقی" [۶۵] بودند، پدید آورد. و این شیوه هنوز هم وجود دارد.

ظهور دولت عربستان سعودی نقطه ی اتکائی برای بریتانیا در قلب جهان اسلام، مکه و مدینه پدید آورد. از نظر استراتژیست های پراگماتیک امپریالیسم بریتانیا، اینگونه به نظر می رسید که نیروهای مسلح ابن السعود برتری ارزش خویش را نسبت به نظرات تتولوژیکی و عرفانی سید جمال الدین افغانی، شیخ محمد عبده و انجمن های پنهانی آنان ثابت کرده بودند و تجربه ی لندن از سید جمال و عبده کاملاً موفقیت آمیز نبود. بویژه سید جمال ثابت کرده بود که کالایی امپریالیستی و اغفال گر است و در حالی که از نگاه برجستگان بریتانیایی ایده ی "دولت متحده ی اسلامی" او جالب بود اما در جلب توده ها ناکام ماند و با مخالفت های عینی از سوی حاکمان ترکیه و ایران مواجه شد.

تشکیل دولت سعودی بوسیله ی انگلستان پایه ی ظهور اسلامگرایی در دهه های بعد شد. برای انگلستان و سپس ایالات متحده ی آمریکا دولت عربستان سعودی لنگرگاه اهداف امپریالیستی در سده ی بیستم بود. تا این زمان هنوز وهابیت در درجه ی نخست نیرویی مذهبی بود تا نیرویی سیاسی و می توانست وفاداری خویش را به سعودی ها ثابت کند و فراتر از آن، خود را به اهل تسنن جهان اسلام در سطحی وسیع بقبولاند. اما با نگاهی امروزی به مسائل، اسلام سیاسی تا آنهنگام پدید نیامده بود، و حلقه ی گمشده ی آن نیروی سیاسی اسلامی با پشتوانه یی توده یی بود، که بتواند علیه ایدئولوژیهای جذاب و ضد امپریالیست سده ی جدید یعنی کمونیسم و ناسیونالیسم عمل کند. هنوز دانه هایی که سید جمال و عبده کاشته بودند جوانه نزده بود. با حمایت و مراقبت ویژه ی وهابیون عربستان سعودی و اینتلیجنس سرویس یک نیروی اسلامی جدید از خاکی که عبده در آن بدرش را کاشته بود سر برآورد. برای نخستین بار در شهری کنار کانال سوئز، نه چندان دور از عربستان سعودی حزب بنیادگرای اسلامی [اخوان المسلمین] با پشتوانه ی مردمی پدید آمد. شهر اسماعیلیه، مصر.

پایان فصل اول

توضیحات:

[34] David Long, *The Kingdom of Saudi Arabia* (Gainesville: University Press of Florida, 1997), p. 22.

[35] در عربی "موحدین" خوانده میشود. صفحه ۳۵ مرجع شماره [۳۵] را ببینید.

[36] Hamid Algar, *Wahhabism: A Critical Essay* (Oneonta, N.Y.: Islamic Publications International, 2002), p. 5.

[37] Algar, pp. 14-16.

[38] William Gifford Palgrave, *Personal Narrative of a Year's Journey through Central and Eastern Arabia* (1862-1863) (London: Macmillan and Co., 1993), p. 184.

[39] Algar, pp. 20-22.

[40] همانجا صفحه ۲۳-۲۵.

[41] همانجا

- [42] John Esposito, *Unholy War: Terror in the Name of Islam* (New York: Oxford University Press, 2002), p. 108.
- [43] Algar, p. 38.
- [44] Daniel Yergin, *The Prize: The Epic Quest for Oil, Money, and Power* (New York: Simon & Schuster, 1991), p. 284.
- [45] همانجا صفحه ۲۸۵.
- [46] واژه "الاخوان" صورت جمع واژه "اخ" به معنای "برادر" است.
- [47] David Holden and Richard Johns, *The House of Saud* (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1981), pp. 50-51.
- [48] همانجا صفحات ۱۱-۲۶.
- [49] Elizabeth Monroe, *Philby of Arabia* (New York: Pitman Publishing Corporation, 1973), p. 24.
- [50] همانجا صفحه ۷۰.
- [51] Cited in Monroe, p.104.
- [52] Cited in Monroe, p.127.
- [۵۳] منتقدان قبلی ادعای پابندی او به اصول جمهور خواهی را بی اعتبار میدانند و مونرو مینویسد: "آنان همچنین خاطر نشان میکنند که طرح دولتی دموکرات برای اعرای با ستایشهای بی دریغ قلبی از حاکمیت مطلقه ی قهرمان او، ابن السعود" همخوانی ندارد."
- [54] همانجا صفحه ۱۳۹.
- [55] Algar, p. 42.
- [56] Cited in John S. Habib, *Ibn Saud's Warriors of Islam* (Leiden: E. J. Brill, 1978), p. 14.
- [57] همانجا صفحه ۲۰.
- [58] همانجا صفحات ۲۶ و ۲۷.
- [59] Percy Cox, cited in Dore Gold, *Hatred's Kingdom* (Washington: Regnery Publishing, 2003), pp. 44-45.
- [۶۰] اینجا واژه ی "هجرت" به معنای ورود به اسلام با ترک تعلقات بدوی و قبیله یی است و نه مهاجرت.
- [61] Habib, p. 32.
- [62] همانجا صفحه ۷۶.
- [63] Monroe, p. 135.
- [64] Bernard Lewis, *The Crisis of Islam* (New York: The Modern Library, 2003), pp. 125-26.
- [65] Habib, p. 119.